نگاه

کشاکش میل و بی‌میلی

درباره کتاب «زندگی درمرگ»

زاده‌شدن‌مرگ

غزال شیخ‌زاده: انزجار، دلهره، غم، ترس، شفقت و... بـا تأکید بر «انسانیت»، تمام آن چیزی است که با خواندن کتـاب «زندگی در مرگ» تجربه می‌کنیم. تجربه‌ای که به واسطه دیدگاهی متفاوت در مواجهه با مسـئله ناگزیر مرگ ارائه می‌شود و با این نگاه، زندگی قابل تأمل‌تر می‌شود. در این‌جا مرگ را دیگرگونـه می‌یابیم. نه به معنای پایان زندگی در مفهوم عادی بلکه در شـکل هـمراهی همیشگی با آن. از ابتدای راه‌دمـدن، مرگ با ما زاده می‌شود و در زندگی جریان و تداوم دارد. نویسـنده کتاب، سو بلک، در تشـریح و توضیح ابتـداء به روند زوال بدن و چگونگی ترتیب تجزیه اجزا و اعضای آن می‌پردازد. زوال بدن انسـان زنده نیز به‌همین ترتیب بیان می‌شـود. تغییر شکل فیزیکی و درونی بافت‌ها و سـلول‌ها و اسـتخوان‌ها در بدن به‌هنگام مرگ و زندگی وجود دارد. زوال‌شـناختی که نویسنده به آن می‌پردازد (بیماری‌ای که پدرش به آن مبتلا بوده) نیز یکی دیگر از نشـانه‌های زوال زندگان است.

مرگ برای انسـان همواره مملو از پرسـش و اکنده از ابهام بوده است. فیلسـوفان و نویسندگان و هنرمندان و... قرن‌ها مرگ را بررسی کرده و در آثارشان بازتاب دادهاند. در این کتاب اما بر آنچه علم اثبات کرده تأکید شـده است. تمامی مفاهیمی که سو بلک به آنها پرداخته پایه‌ای علمی دارند اما نباید غریب این ویژگی را خورد جرگاه این یک کتاب علمی خشـک‌کننده نیست؛ این هنـداری‌ست که از ابتدا باید داد. «زندگی در مرگ» پرسشی از سوادرات این دو پدیده (زندگی و مرگی)، روایتی است از تجربه‌های بی‌شمار نویسنده در رویارویی نزدیک با آنها در شرایط گوناگون.

آغاز کتاب علایق و انتخاب اراده آینده نویسـنده را در نوجوانی شرح داده اسـت. در این‌جا فکر می‌کنیم به دختری با جوی وحشی و قاتلی بالفطره طرف هسـتیم؛ نوجوانی که کار در قصابی را بزرگ‌ترین لذت قلمداد می‌کند و عاشق بوی خون و تکه‌های گوشت و گرمای جگر گاو است. و ناگهان در جوانی کلاسه اتـاق زیـست را می‌زداید. شیفتگان شـکاف اعتقادی را که در راسـتای کمک به انسـان‌ها و کاهش درد و رنج نازماندگی که به‌هیچ خودنمایی نوشـته اسـت قلم می‌خواهـد دسـتاوردها و دیدگاهـش از رویای پیسـتاران باقی بگذارد. حتی اعضای بدنش و در نتیجه جـدش را به کوبه آناتومی و آکادمیشکافی اعضای انسان‌ها اهدا کند و اسکلت استخوان‌هایش نیز تا قرن‌ها آموزگار باشـند. او در مواجهه با سیاست و سیاسـت‌مداران، رسانه‌ها و خبرنگـاران متعلقـه طلب، حـاکـم‌فروزان و قدرت‌طلبان، قاطع و آگاه است. برای تغییر برخی سیاسـت‌گذاری‌ها و قانون‌ها تلاش کرده است.

سو بلک هیچ‌چیز را بر حفظ حرمت جسد ارجح نمی‌داند و احترام به این اشـباح که زنبورواز کارش در هر شـرایطی در جهان این‌جا می‌خواهد. آنچه در سراسـر کتاب او به تأکید جریان دارد «انسـانیت» اسـت. گاه تلخی رویدادها و وقایعی که بازگو می‌کند، بسـیار مزعزکننده و دردناک‌اند. آنگاه دریمی‌یابیم که چگونـه از جهان‌های که به سـر می‌بریم، با تمامی بیشـرفت‌ها در علوم گوناگون و داعیه تمدن، ساخته چنین توحشی هسـتیم. اینکه چرخه قدرت و سـازمان‌های به سرزمین‌های دیگر و از سـوی بازی رسـاندن به همان سـرزمین‌ها و جهان‌ها محور می‌گردد.

سـو بلک چهره رویدادها را با جزئیات بیشتری به ما نشان می‌دهد و تقابل‌ها را به‌خوبی آشـکار می‌کند: «پلاکش ما باید نشـان دهد که انسانیت از بدترین شرایط‌زدای کونه بشر و طبیعت فراتر می‌رود».

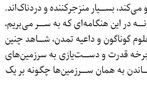

زندگی درمرگ
سو بلک
ترجمه رضیه خشنود
نشر مشکی

دهخدا، بنیان‌گذار طنز مدرن ایران

جواد مجابی

مقالات طنزآمیز علی‌اکبر دهخدا شان ویژه‌ای دارد که آن را از نوشـته‌های شوخبانه خود سال اخیر ممتاز می‌کند. این مقالات، خاصـه «چرند و پرند»، مفصلی تاریخـی بین طنز ادبی ایران و طنز مطبوعاتی اسـت که از ویژگی‌های هر دو بخش سـهمی بهسـزا یافته اسـت. پیـش از ظهور مطبوعـات در ایـران، بدیهی اسـت آثار طنزآمیز در متن کتاب‌ها و بیشتر در فرهنگ شـفاهی مردم حفظ می‌شـده اسـت. آن شوخی‌ها که در کتاب‌ها ضبط اسـت بیشـتر رنگ و بوی ادبی دارد اگرچه منشـا مردمی آن‌ها محل تردید نیسـت. شوخی‌ها و مطایباتی که دهان به دهان در جامعه جریان داشته، نشانگر واکنش هیجانی و عاطفی افراد جامعه در شـرایط پُرفراز و فرود جامعهٔ ایرانی اسـت که ناشی از خلق شوخ‌چشـمانهٔ روابط افراد با یکدیگر و عکس‌العمل آن‌ها در قبال حاکمیت زمان و اوضاع زمانه بوده است. با رواج روزنامه‌نگاری حول و حوش مشروطیت، نویسـندگان و شـعرای معروف عصر از این رسـانهٔ عمومی، به قصد بازشـایی هویت فردی و ملی، روشـنگری و ترویج تجدد به قصد عبور دادن مردم از حالت رعیت‌/شـاه به مرحلـهٔ ملت/ دولت اسـتفاده کردند. طبعاً بخشـی از انـرژی ادبی که در کتاب‌های خطی مختص خواص و از چشـم همگان مستور بود، در جراید مردم‌گرا در سطحی وسیع ظاهر شد و در اختیار گروه باسوادان جامعه قرار گرفت.

دهخدا «بنیان‌گذار طنز مطبوعاتی اصیل ایران است؛ هرچند پیش از او نویسندگانی چند، در زمینهٔ فکاهیت مطبوعات طبع‌آزمایی کرده بودند اما دهخدای جوان با اشراف بر ادب قدیم ایران و آشنایی با فرهنگ مردم، و درک فرهنگ غرب، بـا خوی آزادی‌خواه مردم‌گرای جامعه‌نگـرش، رسالت یک نویسـنده یک روشـنفکر فرهنگی/سیاسی در نشریهٔ «صوراسرافیل» با مقالات جدی روشـنگرش، بنیادی درست برای نقد اجتماعی مسائل جاری ایران پـی افکند تا پیـام مؤثری برای پیرامونیان و سرمنشـق خوبی برای آیندگان باشـد. در سـرمقاله‌ها، با نقد جدی اوضاع زمانه و راه‌حل‌های رهایی‌بخش سیاسی/فرهنگی، بینهایتی شماتت‌بار به دولتمردان و سررشـته‌داران ملـک ارائه می‌کرد. همزمـان، در نوشـته‌های طنزانقـلابی‌نـاه‌اش همـان مسـائل را یک بار دیگر از زاویـهٔ ظنز و طیبت با زبانی کاملا متفاوت در حد فهم عموم مردم مطرح می‌کرد. آن‌چه به قلـم دخو خطاب به مردم عادی نوسـاد راحتی بیافریند که گسترده‌ترین و نافذترین شکل نفوذ در ذهن مردم را داشته است. مقالات طنزانقیبتانهٔ او که جدی‌ترین وقایع سیاسـی و اجتماعی عصر او را بازتاب می‌داد به برکت همین زبان مردمی، به محض انتشار در «صوراسـرافیل» به قلب توده راه می‌یافت. وقتی ماه‌نامه‌ای می‌خواندنـد و آن افکار جسـورانهٔ آگاهی‌بخش، چون با زبـان مردم و درک عامه همخوانی داشـت، بی‌واسـطه در دل مردم می‌نشسـت و چنان در خاطر خاص و عام حک می‌شـد که انکار مـردم آن قضایا از آنها دریافته‌انـد. نویسـندهٔ آگاه جهان‌دیده، که از دانش غرب و فرهنگ مـردم خویش الهام یافته بود، آگاهی‌ها و روایت‌های پنهان و آشـکار عصرش را، در چرخشی سـریع و اسـتادانه از یک تحلیل اجتماعی زرف، بـه فضایی از بیـان عامیانـه و عمومی منتقل می‌کرد که به آسـانی و کسـتردگی، بخشی از فرهنگ شـفاهی ایرانیـان می‌شـد. جنبـش تجددخواهی و بازپیرایی جامعه، نیازی حیاتی بدین سـازوکار طبیعی داشـت. عموما، نگارش طبیعی دهخدا به مقتضای نثر و نظم رایج آن ایام اندکی فاصلانه و دشـوارفهم بـود، که تا پایـان در مقالات جـدی‌اش ادامه یافت. بـرای نمونه بسـه چند مورد اشـاره می‌شـود. دربارهٔ فراهم‌آوردن لغت‌نامه می‌نویسـد: «مرا هیچ از نام و نان نه تحمل این تعب طویل جز مظلومیت مشـرق در مقابل ظالمین و ستمکاران مغربی را نداشت. چه برای نسـان همهٔ طرق به روی من باز بسود و با ابدیت زمان، نام را نیز چسـون جاودانه نمی‌دیدم، پای بند آن نبودم و می‌دیدم که مشرق بلد به هر نحو شده است با اسلحهٔ تمدن جدید، مسلح گردد، نه این‌که تمدن را خوب می‌شـمریم، چه تمدنی که دنیا را هزاران سال اداره کرده مدای نبود».

بـه از شـعر طنزآمیزش «انشـاءالله گربه اسـت» بـه لغـات دشـواری برمی‌خوریم چـون «خفی» و «کمکسـه» و «سـقسین». حتـی در نامـه‌ای که به دوسـتی می‌نویسـد عباراتی چنین دارد: «... از همه بدتر و مؤثرتر مایوس‌شـدن از چهار نفر رفیق که برای اتکا، و اتکال اخلاقی آخرین ملجا و بالاترین مایه‌های استرضا، قلب ناکام و رمیده بودنـد.» اما در «چرند و پرند»هایـش غالبا نثر سـاده و راحتی به کار می‌برد که به مکالمهٔ روزانه مردم با یکدیگر شـباهت دارد. بخوانیم: «والله این‌ها نیسـت. این‌ها پولتیک اسـت که دولـت می‌زند این‌ها نقشه اسـت. اسرار دولتی اسـت... دولت می‌خواهد این قشـون را همچو یاشـکی به طوری که کسی نفهمد... به اسم خراب کردن مجلس و گرفتن سیدجمال و ملک هرچه مشروطه‌طلب یعنی مفسـد هسـت جمع کند... آن وقت این‌ها را دو دسته کند، یک دسـته را به اسـم مطبوع‌کردن ایل قشقایی و بختیاری بفرسـتد به طرف جنوب و یک دسته را هم به اسـم تسـخیر کردن آذربایجان بفرسـتد به طرف شمال... آن وقت یک شب نوی تاریکی آن دسته‌ای را در خلیج فارس یواشـکی بریزد توی ده- بیسـت تا گرجـی و روانه کند به طـرف انگلیس، و از این طرف یک دسـته را همین‌طور آهسـته و بی‌صدا از سرحد جلفا از بیراهه بفرسـت به طرف روسـیه. آن وقت یک روز صبـح ادوارد هفتم در لندن و نیـکلای دویم در پطربزبرغ یک‌دفعه چشم‌هایشـان را وا کنند ببینند که هر کدام‌شان افتاده‌اند تـوی پسـت تا غلام قورچه‌دانی، والله خدا تبغش را برکند. کسـی نفهمیدش را فقا کند. این هم نقشهٔ شایشان است که کشیده. اگرنه عقل ما اوقتی‌ما که به شـعر اینگا نمی‌رسد».

وقتـی می‌خواهد به شـعر یا مـردم صحبت کند همیـن روش (اسـتفاده از فرهنگ مـردم) را به کار می‌برد چـون عقیـده دارد «عمیق‌تریـن افکـار عامه مردم» در ایران حکمفرما بوده و خواهد بود:

«خاک بـه سـر بچه به هوش آمـده/ بخواب تنه یک سـر دوگوش نمیره

گریـه نکن لیوه‌ای مـی‌خوره/ گرگه می‌آد بزیزی رو می‌بره

- از کشـتنی نـه دارم عین مـردم / -کریه نکن فردا بهت نون می‌دم؟»

یا

«مردود خدا راندهٔ هربنده اکبلای!/ از دلقک معروف نمایندهٔ اکبلای! با شـوخی و با مسـخره و خنده اکبلای!/ تو مرد قدشـتی و نه از هسـتی تو چه یک‌پهلو و یک‌دنده اکبلای !

نه بیچ رنگ بیـس و نه چنگیو نه بـه رمال/ نه خـوف ز درویش و نه از جذبه، نه از حال

نـه تـرس ز تکفیر و نه از بیشـتو شایشال/ مشکل بری کور سر زنده اکبلای!

هستی تو چه یک‌پهلو و یک‌دنده اکبلای!»

هرچند زبان و بیان اکثر مقالات سـاده و عوام‌فهم اسـت اما به‌قول ابوالقاسـم پاینده («تماشـا»، ۱۳۵۵) «سـبک مقالات چرند و پرند یکسان نیسـت و به تعبیر دیگر از وحدت اسـلوب عاری اسـت. همراه کلمات عامیانـه و تعبیرات کوچه حق چیز جلال هاما و انشـر مانش و شـل و شـلاته و دکتر موکتر و کرت و مرت و عقل و مقل و یکو واکو و دره کوه‌ال‌ها و ژلیده کوریده و لفـه و لیـس و تاتوله به‌جای تاتوره و زهله به‌جای زهره و پتل پورت و پتنگ ماجه‌الاغ یا قلقرالدم علمی که همسـنگ قحطرالجال اولیوسـت. همسنگ این کلمات قلمبه اسـت چون بال بعوضه و قلم مرفوع و انسان ظلوم و جهول و فرق اجماع و ارسال‌المثلین و احادیـث و امثال عربی چـون الجنت تحت الاقدام المعلومات، و عالم ما فی‌السـموات، و الضرورات تبیح المحظورات آمده است».

در این نوشـته، به کار سـترک لغت‌نامه در حفظ و کـوشـش زبان فارسـی که تالی خدمت فردوسـی در «شاهنامه» اسـت، به کنجینهٔ «امثال و حکم» که کشـایندهٔ راه بررسـی فرهنگ مـردم و کلید فرهنگ شفاهی ملت ایران اسـت و راهنمای پژوهندگانی چون هدایت و جمال‌زاده و شاملو و امینی و انجوی و نجفی و دیگران شده نمی‌پردازم، اما لازم اسـت که مختصری در باب درخشان روزنامه‌نگاری دهخدای جوان سخن به میان آید.

روزنامه‌نگاری دهخدا

علی‌اکبر دهخدا، فرزند خان‌بابا خود ۱۲۹۷ قمری برابر ۱۲۵۷ هجری شمسی در تهران (محلهٔ سنگلج) به دنیا آمد، نُه سـاله بود که پدرش درگذشـت. زبان عربـی و علوم دینـی و معارف اسـلامی را در محضر شیخ غلامحسـین بروجردی آموخت و از محضر حاج شـیخ هادی نجم‌آبادی بهرهٔ فراوان برد. پس از افتتاح مدرسـه سـیاسی در تهران در آن درس خواند و عـزم گرفت. در وزارت امور خارجه استخدام شد. سپس با معاون‌الدوله روانه اروپا شـد. دو سال در اروپا و بیشتر در همین اقدامات گذشت. مطلع خود را در زبان فرانسـه کامل کرد. «دانش‌های جدید آموخت و بر توقیات جهان و راز پیشرفت‌های علمی و هنری و کشاد و بسـت زندگی آزاد و بی‌پیرایه، دیده به پرفایق گشـود و با اندوخته‌های فـراوان مسـافت را بـه ایران بازگشـت اما روزگار کوته‌اندیشـی که ظواهر فریبندهٔ مغرب‌زمین و تمدن غرب آسان دل از کف‌شان می‌رباید و از خود و سرزمین و نـژاد و دین و ایـن خویش بیگانه بیگانه می‌سـوند». (دکتر سید محمد دبیرسیاقی، «دیوان دهخدا»)

تألیف نهضت مشـروطیت به ایران بازگشـت. در مهمان ۱۳۲۴ بـا سـمت معاونـت «امور راجعه به شوسـه خراسـان» و نیـز مترجمی موسـیو دیـوروک بلژیکی در جرگه جاده‌سـازی مشغول کار شـد. «پس از حدود شـش ماه کار در اداره راه، عـادتا به معاون نویسنده و سردبیر و مـرحوم معاضدالسلطنه پیرنیا سـه شمارهٔ دیگر از روزنامـهٔ مـرحوم میرزا قاسـم خان صوراسرافیل روش در شـهر ایران بسـوسـوس و دلهره به تاسـیس روزنامه به نام «صوراسـرافیل» مبـادرت می‌ورزد که هدفش تکمیل معنی مـشروطیت و حمایت مجلس شـورای ملـی و معاونین روسـتاییان و فقـرا و مظلومین بود (دبیرسیاقی، همان‌جا) شمارهٔ اول این روزنامهٔ هفتگی روز پنج‌شـنبه هفدهم بیـع‌الاخر ۱۳۲۵ هجری قمری (دهم خرداد ۱۲۸۶ شمسی) در هشت صفحه درتهران منتشر گردید. گفته شده هر شمارهٔ آن در بیسـت و چهار هزار نسخه منتشر می‌شـده و نخستین روزنامه‌ای بوده که توسط اطفال در مکتبخانهٔ چاپ و خیابان به فروش می‌رفته است. دهخدا هنگام نوشتن مقالات «چرند و پرند» ۲۸ سـال داشته اسـت. «صوراسـرافیل» جمعاً ۳۲ شماره منتشر شد و فاصلهٔ بین اولین شماره تا آخرین شماره آن با بعد تعطیل‌ها و توقیف‌ها حداقل چهارده ماه بوده اسـت. «در فاصلهٔ آغاز نشر صوراسرافیل تا تعطیل‌شدن آن بر دهخدا حوادثی گذشته که اهم آن‌ها فهرست‌وار یکی تطمیع و تهدید از سـوی محمدعلی شـاه اسـت با فرسـتادن پول و قزاق به نام حمایت و به قصد فرامـادرد ساختن او. دیگـر تهدید شـدن به مرگ اسـت به اشـارت امیرمعظم خاصه کیـلان و اقدام آقا عزیز، مـراد وی به عاملیـت پهلـوان داود از لوطیان تهران و سـرپـردهٔ آقا عزیز که شـرح آن را نگارنده در مجلـه سـیاسـی در تهران در آن درس خواند و عـزم گرفت. در وزارت امور خارجه استخدام شد. سپس با معاون‌الدوله روانهٔ اروپا شـد. دو سال در اروپا و بیشتر همین اقدامات گذشت. در مراجعت صوراسرافیل که اتحادیهٔ طلاب وقت را بـه اعتراض بر مقالات دهخدا واداشـته و برخی قشـرین را به دم از تکفیر زنـدیق زدن کشـانیده بود که موضوع در مجلس شورای ملی مـطرح گردید و واقع‌بینی واقع می‌شود و در جلسـات کوکلای موافـق و مخالـف در آن نار به بـار سـخن می‌کوبند و سـرانجام بـر این قـرار می‌شـود و مجلـس نظر می‌دهد که روزنامه مدتـی در توقیف بماند... آخرین شـماره، تاریخ بیسـتم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه.ق دارد سپس به بسب بمبارمان مجلس و دستگیر و کشـته شدن میرزا جهانگیر خان و اختفا و تحصن و تبعید دهخدا تعطیل می‌شـود. سپس آزادمرد به زندان و تعذیب و تبعید و اختفا در کشـور بیگانه با یاری علامه محمد قزوینی و کمک مدای و معنوی معاضدالسلطنه پیرنیا سه شمارهٔ دیگر از روزنامـهٔ صوراسـرافیل از ایران منتشـر شد. دهخدا در سـوئیس به چاپ رسانید. بی‌وجه نسبت گفته شود دهخدا که سردبیری روزنامـهٔ روح‌القـدس بـه مدیریت سـلطان‌العلماء خراسـانی را نیز داشـته ظاهرا یک یا دو شماره از این روزنامه را در اروپا با همان اسلوب و طرح و شکل کار کرده است. دهخدا از اروپا به استانبول می‌رفته و آن‌جا با مساعدت کروهی از ایرانیان روزنامه‌های هفتگی به نام سروش نشر می‌کند و مقالاتی در بسیاری از شماره‌های آن می‌نویسـد... روز یکشـنبه یازدهم محرم ۱۳۲۸ ه.ق تهران دوبـاره از سـر نو آغاز شد. جهانی اول دهخدا گذشته از سـمت نمایندگی مجلس به تحریر مقالات سیاسـی و انتقادی می‌پـردازد. در روزنامهٔ مجلس به مدیری مرحوم طباطبائی، روزنامهٔ سروش به مدیری ج. عبدالوهاب‌زاده و ایـران کنونی به مدیریت مرحوم مدرالممالک... در بیکار به مدیری کمالی و غیره. چند ماه پس از ورود دهخـدا به تهران روزنامه‌هایی با نام سـروش تهران (ذی‌قعده ۱۳۲۸ ه.ق) منتشر می‌شد که در شـمارهٔ هفتم ایـن روزنامه به مشـترکان چنین می‌دهد که نامهٔ سـروش از آن شماره به بعد دارای مقالـه‌ای باعنوان چرند و پرند برحسـب اجازهٔ مشـرف خواهد بود، بی‌هیچ تردیـدی می‌توان نظر داد که مقالات مذکور در شمارهٔ هفتم و هشتم و سیزدهم سـروش تهران اسـت ریخته قلم دهخدا نیسـت... از شـمارهٔ چهارم روزنامهٔ ایران کنونی دهخدا مقالاتی بـرمغـز و عمیق دارد با هـمان عنوان چرند و پرند. در مقالهٔ پنجـم عنوان فرنج پنیم شـادکنـد را افزوده و از شمارهٔ هفتم با هشتم به بعد تحت همین عنوان اصلی چرند و پرند طرح سلسـلهٔ مقالاتـی را با عنوان فرنج مجمع‌الامثال دخو ریخته اسـت این مقالات تا شمارهٔ دوازدهم ادامه یافته و بعدا در شـفق سـرخ بازچاپ شـده اسـت. در ایام جنگ جهانـی اول و مهاجرت آزادی‌خواهـان دهخدا در یکی از اردوگاه‌های آلمان به اسارت گرفته شـد و در آن‌جاست که نامهٔ تپه‌ها مطالب کتاب امثال و حکـم دهخدا و نیـز لغت‌نامهٔ دهخـدا را می‌ریزد و بـا آن برنامهٔ عظیـم وقتگیر، دیگـر فرصتی برای روزنامه‌نگاری باقی نمی‌ماند». (دبیرسیاقی، همان‌جا)

موضوعات و تاملات در چرند و پرند

بررسـی موضوعـات و تاملاتـی کـه در مقالات «چرند و پرند» مطرح اسـت، خود عنوان رسـاله‌ای جداگانه اسـت. چراکـه بعد از آثار خارندیـنـاه عبیـد (که اوج طنزپردازی دهخدا در تاریخ نثر فارسـی اسـت)، اثر دیگـری جز «چرند و پرنـد» که همترازو و همسـوی آن‌ها بتواند در زمینهٔ خندستانی و فضایی از مضحکـه و فاجعـه و بی‌بنیاد کردنِ سـتم و ریا و جهل، افشـای خیانت و جنایت سررشـته‌داران باعث بیداری مردم نسـبت به وضعیت اسف‌بارشان کردد. سـراغ ندارم. اما بی‌تردید مشـخصات چندی از ایـن آفرینهٔ اعجاب‌انگیـز را که در مـرز ظنز ادبی و طنـز مطبوعاتی‌اش هنـوز بی‌بدیل مانده اسـت یاد می‌کنم.

وقتی واعظ «چرند و پرند»هـا، روایت انتقادی شوخبانهٔ سیاسـی/اجتماعی است که رابطهٔ ناهنجار بین افراد فرودست جامعه و زبردستان، وضع جامعهٔ ایران نسـبت به حکومت فاسد مستبد، رابطهٔ ایران با دول بیگانه و دسـت‌نشـاندگان آنان را بازتاب می‌دهد. شرح مصائب دارمی‌کیر مردم -که هنوز رعیت مانده‌اند و ملت آزاد نشده‌اند- موضوع عمدهٔ مقاله است در زمینهٔ نادانی، نداری کشـاورزان و پیشـه‌وران، خشکسالی، بیماری، قحطی، بیکاری، جهالت مردان، اسارت زنان، خرافه‌پرستی، افیون‌زدگی، بی‌نان‌بودن و بیچاره‌ماندن رعایا، عاجز بودن در برابر ظالمان و ظالم‌بودن مقابل عاجـزان، که دولتمـردان و دوروبری‌هاشـان از وزیر، وکیل و ارباب و مباشـر در حفـظ و تثبیت این فضای غیرانسانی فسـاد و فشار، هریک سهمی به‌سزا دارند. موضـوع دیگر فجایع حکومتیان اسـت از اسـتبداد صغیر و کبیر گرفته که سلسـله‌مراتبی از شاه مملکت تـا اربـاب ده و خان ایـلات دارد توسـط تفنگچی و سـلاخوری و زاندارم و غیره. ماجرای وطن‌فروشـی سررشـته‌داران کشور، بیگانه‌پرستی آنان، قتل و غارت گردن‌کشان، رشـوه‌خواری زمامداران و ادارات تابعه، فشت‌خوری و انگل‌بودن قشـرهای اجتماعی معین، تـا خرابی راه‌هـا و ارتباطات، بدو آمـوزش همگانی و فقدان فرهنگ و بهداشـت. احتکار و گران‌فروشـی تجار وابسـته به مراکز قدرت، و فسـاد و تباهی دایرهٔ اقتدار و قدرت خودکامگان. سـلطهٔ بیگانگان توسط ماموران سیاسـی‌شـان با همـکاری ایادی خودفروش داخلی. تسـلط بـر شـریان‌های اقتصادی و سیاسـی کشـور با قراردادهای ننگین تحمیلـی و اعمال نفوذ سفارتخانه‌ها و همدسـتی صاحب‌منصبان، جاسوسی و خیانـت رسـوقبل‌ها و انگلوفیل‌هـا در آشـوب و بزوم داب و ناروا در رشـت کنونی رخخوابیدن مسـموم کرد. همان‌طور که پلیس حرصش درآمد و مغز میرزا محمدعلی خان نوری را از طرف شـیرین بر از هم پاشید. همان‌طور که اقبال‌السلطنه در باکو حرصش درآمد و خون صدها مسلمان را ریخت. همان‌طور که مهمان خسـرو در کرمانشـاه درآمد و ترکـت جنار حرصش درآمد و میزبان را که اول شجاع ایران بود پوست کند. بله آدم وقتی که بزرگ و برزگزاده باشد، حرصش که درپیاید از این کارها می‌کند».

دهخدا، که به پندار ایرج پزشـکزاد اگر می‌خواست می‌توانسـت یک نوول‌نویس مدرن باشـد. در آثار خود چون یـک ادیب طنزپرداز به شـکردهای فنی این رسـانه آگاه اسـت و با افـرادن فضاهـای نامنتظر از تضاد و تناقـض، خندانگیزی می‌کند. گاه خود را به شکل یک ساده‌انگار عامی تصویر می‌کند که گویا ناخواسـته و نادانسـته بـه فضای خلق زندگی ظالمان و جنایتپیشـگان و ریاکاران عرصش آگاه شـده اسـت و آن را بی‌غرض و مرضی واقع می‌کند. گاهی مسائل ایلی را به حاشـیه می‌برد و مطالـب کول‌زننده را در متن می‌گنجاند که بتواند از شـرارت خواص و جزیرت متعصبان مصبر بماند. گاهی هم با تعبیرات و اصطلاحات و ارقام واقعی کار پیـش می‌دهد، هیروت طیل‌پردازان درآمد و از درد و افسردگی پرتاب می‌کند. راوی از به فضاهای توهم‌آمیز پرتاب می‌کنـد. تا بتواند فضای ظاهرا عامی مملکت را غیرعـادی بنمایاند و جامایهٔ تاریخی را نظام سـلطه را برملا کند. نثـر نسـبت که اخلاق‌الاشـراف عسـلد و یاره از تجارب طنزنویسـان فرنگـی چون ملیور و سـروانتس، راهنمای کار دهخدا بوده و او از آثار هزالان فارسـی کمال اسـتفاده را کرده است. اما به قول یحیی آرین‌پور با وجود روابط دوسـتانه بیـن کردانـدگان دو روزنامهٔ «ملانصرالدیـن» قفقاز و «صوراسرافیل» تهران قرابت نوشـته‌های دو نویسنده (دهخدا و جلیـل محمدقلی‌زاده) تنها در اشـتراک موضوع نبود بلکه در سـبک و شـیوهٔ جهـزی، آفریدن تیپ‌هـا و کاراکترهـا، انتخـاب عرصه و محیط مناسـب، آراسـتن پیچیدهٔ داسـتان، پیروانـدن مطلب و نتیجه‌گیـری نیـز همماتـی قوی‌العلـاده داشـتند. (از صبا تا نیما) دهخـدای جوان آزادی‌خواه، با آرمانـی انقلابی و دگرگون‌سـاز، واژه معرکهٔ پرآشوب سیاست ایران می‌شود اما خلاف سیاسـت‌پیشگان آن دوره؛ سیاست اخلاق‌زدایی‌شده یا وارونه‌زده و تا پایان عمر به اخلاق عرفیـ حکیمان ایرانی و شـرافت فرهنگی هنرمندانشـان پایبند می‌مانـد و همین تنزه مهین‌دوسـتانه، و عوالم آرمان‌گرایانه، او را در مدارهای علیه حکومت اسـتبدادی نیرو می‌بخشد. وقتی ناگزیر می‌شـود از طریق نوشـتار سـیاسی/اجتماعی به تحول کشور کمک کند باقی مـرد اندیشـمندانه و فقر فرهنگ ایران و تعالی ایران فارسی می‌کند.

• بخشـی از این مقاله زیر عنوان «دهخدا؛ روشـنفکر مدرن ایرانی» توسـط نگارنده در جلسه ایران‌شناسی دانشکده ادبیات دانشـگاه تهران خوانده شده است و اصل آن، مقدمهٔ چاپ جدیـد «چرند و پرند» علامه دهخدا اسـت که همین هفته از سـوی نشر چل‌چلاغ منتشر شده است.

مرور

غربت از منظر ادبیات

شرق: «غم غریبی و غربت» مجموعه نوشته‌هایی است با موضوع غربت از منظر ادبیات. نوشته و کزیش‌شده از سوی محمد افتخاری که در نشـر فنجان منتشر شده است. محمد افتخاری در این کتاب مفهوم غربت را در نوشـته‌های کوناکون از ادبیات کلاسـیک ایران گرفتـه تا آثـار معاصر واکاوی کرده اسـت. یکـی از وجوه غربت مهاجرت اسـت و با برابر این مهاجرت و ادبیات مهاجرت نیز یکی از موضوعاتی اسـت که در این کتاب به آن پرداخته شـده اسـت. افتخاری در پیشگفتار این کتاب ضمن تأکید بر اینکه مفهوم غربت و آفتابه و گلدان‌کـذار حکومت نباشـند، ناخوش می‌شـوند... همان‌طور که مهدعلیا مادر ناصرالدین شـاه شـب‌ها با لبـاس کلفت‌های انـدرون با قراول‌ها و سـربازها صحبـت نمی‌کرد ناخـوش می‌شـد... همان‌طور که مجلل‌السـلطان رئیس عملهٔ خلوت اگر روزی چهل پنجـاه زردهٔ تخم‌مرغ با کنیاک و کبـاب نمی‌خورد، ناخوش می‌شد».

در قطعهٔ زیر شـر منتشـر در بشـر که بـا خیانت استبداد کـور درآمیخته، جامعـه‌ای باوضوشـه از وضعیتی جغنک را پیش چشـم می‌آورد و پوچ‌گرایی موقعیت وارونـه کار و بلعجب موجب زهرخندی بر دیگران، در نهایت بر خود می‌شود:

«می‌دانید که وقتی آدم حرصش درببایا، دیگ دنیا پیش چشـم تیره و تار می‌شـود، خاصه وقتی که از رجال مملکت باشـد. همان‌طـور که اولیای دولت حرص‌شان درآمد و بدون محاکمه قاتل بصیر خلوت را کشـتند، همان‌طور که حرص‌الله افشـار حرصش درآمد، سیف‌الله خان، برادر اسدالله خان سرتیپ قزاق خانـه را کلوله‌پیچ کرد. همان‌طور که نظام‌السـلطنه حرصـش درآمـد و جعفرقـلی شـکاک را تکه‌تکه کرد. همان‌طور که آن دو نفر حرص‌شـان درآمد و دو نفر ارمنی را پشـت یخچال حبس‌آباد قطعه قطعه کردند. همان‌طور که آدم‌های عمیدالسـلطانه طالشی حرص‌شـان درآمد و آن‌ها را که در کرکانه‌رود طرفدار مصیب بودند، سـر بریدند. همان‌طور که پسـر رحیم خـان چلبیانـو حرصش درآمـد و دویسـت و پنجاه و دو نفـر زن و بچـه و پیرمرد را در آذربایجان شـقه کرد. همان‌طور که میرغضب‌ها حرص‌شـان درآمد و درخت‌های فندق پـارک تبریز را با خون میرزا آقاخان کرمانی و شـیخ احمد روحـی و خیرالملک، آبیاری کردند. همان‌طور که یـک نفر حکیم حرصش درآمد و دزدی را در رشـت کرد و نتوانسـت خوشـش بیـاید. همان‌طور که بلیس حرصش درآمد و مغز میرزا محمدعلی خان نوری را از طرف شـیرین بر از هم پاشید. همان‌طور که اقبال‌السلطنه در باکو حرصش درآمد و خون صدها مسلمان را ریخت. همان‌طور که مهمان خسـرو در کرمانشـاه درآمد و ترکـت جنار حرصش درآمد و میزبان را که اول شجاع ایران بود پوست کند. بله آدم وقتی که بزرگ و برزگزاده باشد، حرصش که درببایا از این کارها می‌کند».

دهخدا، که به پندار ایرج پزشـکزاد اگر می‌خواست می‌توانسـت یک نوول‌نویس مدرن باشـد. در آثار خود چون یـک ادیب طنزپرداز به شـکردهای فنی این رسـانه آگاه اسـت و با افـرادن فضاهـای نامنتظر از تضاد و تناقـض، خندانگیزی می‌کند. گاه خود را به شکل یک ساده‌انگار عامی تصویر می‌کند که گویا ناخواسـته و نادانسـته بـه فضای زندگی ظالمان و جنایتپیشـگان و ریاکاران عرصش آگاه شـده اسـت و آن را بی‌غرض و مرضی واقع می‌کند. گاهی مسائل ایلی را به حاشـیه می‌برد و مطالـب کول‌زننده را در متن می‌گنجاند که بتواند از شـرارت خواص و جزیرت متعصبان مصبر بماند. گاهی هم با تعبیرات و اصطلاحات و ارقام واقعی کار پیـش می‌دهد، هیروت طیل‌پردازان درآمد و از درد و افسردگی پرتاب می‌کند. راوی از به فضاهای توهم‌آمیز پرتاب می‌کنـد. تا بتواند فضای ظاهرا عامی مملکت را غیرعـادی بنمایاند و جامایهٔ تاریخی را نظام سـلطه را برملا کند. نثـر نسـبت که اخلاق‌الاشـراف عسـلد و یاره از تجارب طنزنویسـان فرنگـی چون ملیور و سـروانتس، راهنمای کار دهخدا بوده و او از آثار هزالان فارسـی کمال اسـتفاده را کرده است. اما به قول یحیی آرین‌پور با وجود روابط دوسـتانه بیـن کردانـدگان دو روزنامهٔ «ملانصرالدیـن» قفقاز و «صوراسرافیل» تهران قرابت نوشـته‌های دو نویسنده (دهخدا و جلیـل محمدقلی‌زاده) تنها در اشـتراک موضوع نبود بلکه در سـبک و شـیوهٔ جهـزی، آفریدن تیپ‌هـا و کاراکترهـا، انتخـاب عرصه و محیط مناسـب، آراسـتن پیچیدهٔ داسـتان، پیروانـدن مطلب و نتیجه‌گیـری نیـز همماتـی قوی‌العلـاده داشـتند. (از صبا تا نیما) دهخـدای جوان آزادی‌خواه، با آرمانـی انقلابی و دگرگون‌سـاز، واژه معرکهٔ پرآشوب سیاست ایران می‌شود اما خلاف سیاسـت‌پیشگان آن دوره؛ سیاست اخلاق‌زدایی‌شده یا وارونه‌زده و تا پایان عمر به اخلاق عرفیـ